

گزارش سیاسی کنگره بیست و دوم

سازمان کارگران انقلابی ایران (راه کارگر)

تزه‌های مربوط به اوضاع بین‌المللی

۱ - حالا دیگر با قطعیت می‌توان گفت که بحران عمومی سرمایه‌داری آغاز شده است. داغ‌ترین کانون این بحران هنوز در حوزه اقتصادی است که به صورت بحران رژیم انباشت نئولیبرالی خود را نشان می‌دهد، اما هم‌اکنون روشن است که اختلال از سطح اقتصادی فراتر رفته و به سطوح سیاسی و ایدئولوژیک نیز گسترده شده؛ و بنابراین مهار آن در سطح اقتصادی، بی‌توجه به توازن جدید نیرو در سطح سیاسی ناممکن است. تصادفی نیست که حتی صندوق بین‌المللی پول در آخرین ارزیابی خود از وضع اقتصاد جهانی، پس از آوردن "خبر خوش" در باره چشم‌انداز شکوفایی اقتصادی در غالب کشورهای کلیدی سرمایه‌داری، بلافاصله در باره خطر "شمشیر حمایت‌گرایی" که بر بالای سر تجارت جهانی آویزان است، هشدار می‌دهد. البته فراموش نباید کرد که به میان آمدن "شمشیر حمایت‌گرایی" خود نشان‌دهنده بن‌بست گریزناپذیر جهانی سازی نئولیبرالی است. حقیقت این است که علیرغم بهبود نرخ رشد بعضی از کشورها، تولید ناخالص سرانه واقعی هنوز بسیار پائین‌تر از سال ۲۰۰۸ (یعنی آغاز رکود بزرگ جهانی) است؛ نابرابری درآمد و ثروت در تمام اقتصادهای پیشرفته سرمایه‌داری همچنان در حال افزایش است و حجم تجارت جهانی ۲۵ درصد کمتر از سال ۲۰۰۸.

۲ - سیاسی‌تر شدن انفجاری بحران، در حال حاضر بیش از هرچیز دیگر، نشان‌دهنده رویارویی علنی معترضان به جهانی سازی نئولیبرالی با مدافعان آن است. این رویارویی که از سال ۲۰۱۴، با قدرت‌گیری سیریزا در یونان آغاز شد، اکنون تقریباً در همه کشورهای اروپایی (و به ویژه اروپای مدیترانه‌ای) و امریکای شمالی در حال گسترش است. کافی است به یاد داشته باشیم که این بحران فقط در یک سال گذشته، آرایش نیروهای سیاسی را در چهار کشور کلیدی سرمایه‌داری آشکارا به هم ریخته است: در بریتانیا به دنبال فراندوم در باره رابطه با اتحادیه اروپا ("برگزیت") در ژوئن ۲۰۱۶؛ در امریکا در انتخابات نوامبر ۲۰۱۶؛ در ایتالیا در فراندوم مربوط به تغییرات قانون اساسی در دسامبر ۲۰۱۶ و در فرانسه در انتخابات مه ۲۰۱۷. موضوع اصلی این رویارویی فعلاً چیزی نیست جز رابطه میان سرمایه‌داری جهانی و دولت ملی. غالب معترضان بر ضرورت مقابله دولت ملی با عوارض منفی و ویرانگر جهانی سازی تأکید می‌کنند و مدافعان جهان سازی می‌کوشند آن را گریزناپذیر و تنها راه نجات از بحران نشان بدهند. با این همه، گسترش شورش چنان‌شتابان است که حتی مدافعان جهانی سازی نیز در بعضی کشورها ناگزیر خود را برای یک سلسله عقب‌نشینی‌های مصلحتی آماده می‌سازند.

۳ - آغاز شورش علیه جهانی سازی نئولیبرالی از کشورهای غربی تصادفی نیست؛ زیرا اولاً جهانی سازی که در وهله اول (در دهه ۱۹۸۰) برای مقابله با تشکل‌های کارگران این کشورها راه‌اندازی شد، با استفاده از نیروی کار بسیار ارزان کشورهای پیرامونی، قدرت دفاعی طبقه کارگر کشورهای غربی را تا حدود زیادی در هم شکست و بسیاری از دست‌آوردهای تاریخی آنها را از بین برد. و هنوز هم رشد توده‌ای عظیم پروتاریای جهانی که نتیجه طبیعی جهانی سازی نئولیبرالی است، در تضعیف قدرت چانه‌زنی کارگران غربی در برابر سرمایه‌نقش تعیین‌کننده‌ای دارد. فراموش نباید کرد که هرچند سطح زندگی کارگران کشورهای توسعه‌یافته هنوز هم به مراتب بالاتر از سطح زندگی کشورهای در حال توسعه است، ولی کاهش تفاوت دستمزد و شرایط کار در کشورهای توسعه

یافته و در حال توسعه یکی از نتایج گریزناپذیر جهانی سازی نئولیبرالی است و بنابراین طبیعی است که فشار ناشی از جهانی سازی را طبقه کارگر کشورهای غربی بیش از کارگران کشورهای دیگر لمس می کنند. ثانیاً نیروی کار مهاجر در کشورهای غربی، در مقایسه با کشورهای دیگر، راحت تر پذیرفته می شوند و زودتر و راحت تر از حمایت قانونی برخوردار می شوند و طبیعی است که سرمایه، نیروی کار ارزان این مهاجران را به اهرمی برای تضعیف قدرت چانی زنی طبقه کارگر بومی تبدیل می کند. بعلاوه اتحادیه اورپا و (در حدی بسیار پائین تر) "قرارداد تجارت آزاد امریکای شمالی" (نفتا) نیز همین فرصت بهره برداری از نیروی کار ارزان تر برای تضعیف قدرت چانه زنی طبقه کارگر را برای سرمایه فراهم می آورد. به یاد داشته باشیم که درک همزمانی شورش چپ معطوف به سوسیالیسم و راست ناسیونالیستی و فاشیستی علیه جهانی سازی نئولیبرالی در کشورهای غربی، بدون توجه به این عوامل، تا حد زیادی ناممکن خواهد بود.

۴ - در مرحله جدید بحران سیاسی که آغاز شده، آن نظم سیاسی مسلط که چند دهه قبل زیر فشار نئولیبرالیسم شکل گرفت و سیاست ها و نهادهای دولت سرمایه داری را جهت می داد، ناگزیر دچار دگرذیسی خواهد شد؛ نظمی که در آن دموکراسی های ملی برای همگام شدن با گسترش سرمایه جهانی به وسیله حکومت ها اخته می شدند و بی اعتنایی سیستماتیک به خواست های دموکراتیک و برابری طلبانه مردم به بهانه ناسازگاری با منطق بازار جهانی توجیه می گردید. البته جهت و ابعاد دگرذیسی هایی که آغاز شده اند، هنوز معلوم نیست و همه چیز به این بستگی دارد که چه نیروهایی دست بالا را پیدا می کنند. ولی فراموش نباید کرد که بحث بر سر نتایج این یا آن انتخابات نیست؛ مسأله این است که شاهد بحران نمایندگی گسترنده ای هستیم که هم اکنون احزاب سیاسی مسلط را در غالب کشورهای اورپا و امریکای شمالی مچاله می کند؛ نسل جوان، بی تفاوتی سیاسی را کنار می گذارد و بی اعتمادی خود را به نهادهای سیاسی مسلط به نمایش می گذارد؛ جنبش های سیاسی رنگارنگی شکل می گیرند که فراموش شدگان و به حاشیه رانده شدگان را به میدان می آورند؛ رسانه های عمومی مسلط دیگر نمی توانند مخالفان نظم موجود را با انگ "بی خبری" و "عوام فریبی" از میدان به در کنند، زیرا مخالفان می توانند با روی آوردن به "رسانه های اجتماعی" (یعنی جهانی شده ترین زیر ساخت های ارتباطی) حرف خود را بزنند و باهم مرتبط شوند؛ غافلگیر شدن نخبگان سیاسی و ایدئولوژیک سرمایه داری حتی خود آنها را به شگفتی می اندازد و در یک کلام، سیاست از پائین، در سطح خیابان ها و میدان ها قدرت خود را به نمایش می گذارد.

۵ - یکی از ویژگی های بحران کنونی این است که امریکا را نیز در بر گرفته و این می تواند گسترش بحران به کشورهای دیگر را شتاب بدهد. فراموش نباید کرد که امریکا کشور کلیدی سرمایه داری جهانی است و نظام کنونی نئولیبرالی و جهانی شدن آن، اساساً ساخته و پرداخته امریکاست. بنابراین گرویدن دولت امریکا به حمایت گرایی اقتصادی و عدم تعهد آن به منطق بازار جهانی باعث می شود که اولاً هژمونی جهانی امریکا ترک بردارد؛ و ثانیاً صف آراییی های جدیدی در سیستم دولت ها و رابطه قدرت های بزرگ جهانی شکل بگیرد. به یاد داشته باشیم که هم اکنون در حالی که دولت ترامپ می خواهد از پذیرش منطق بازار جهانی طفره برود، دولت چین (مثلاً در کنفرانس داووس) به دفاع تمام قد از جهان گرایی نئولیبرالی بر می خیزد. یا حتی مهم تر از این، اتحادیه اورپا و امریکا آشکارا دارند از همدیگر فاصله می گیرند.

۶ - در مرحله کنونی بحران، هرچند گستردگی اعتراض علیه نظام جهانی اقتصاد کاملاً مشهود است، اما مخالفان نظام موجود هنوز آلترناتیو روشنی ندارند و این نشان دهنده عمق بحران است. حقیقت این است که بحران سرمایه داری جهانی مالی شده کنونی با سیاست های حمایت گرایانه ناسیونالیستی قابل مهار نیست و هر سیاست دیگر برای مهار نوسانات مخرب نظام مالی جهانی، حتی در حد مقابله با ریاضت کشی های تحمیل شده نئولیبرالی و به کار گرفتن رهنمودهای نئوکینزی، در گرو تغییر پاره ای ساختارهای دولت سرمایه داری است که در چهار دهه گذشته حق تصمیم گیری درباره

سیاست های اقتصادی را عملاً از دست نهادهای منتخب دولت خارج ساخته اند. مثلاً کافی است به یاد بیاوریم که از مجموعه همه آن مدیران بانکی که در دامن زدن به سقوط مالی سال ۲۰۰۸ نقش مهمی داشتند ، در تمام کشورهای اورپا و امریکا حتی یک نفر به پای میز محاکمه کشیده نشد ؛ یا بانک های مرکزی در ده سال گذشته تحت عنوان "تسهیل نقدینگی" (**quantitative easing**) میلیاردها دلار پول مفت به دامن ثروتمندترین ها ریختند تا از طریق "نرخ بهره منفی" ، رشد اقتصادی ایجاد کنند! بنابراین هیچ تغییر کارساز در ساختارهای دولتی بدون قدرتمند شدن نیروهای رادیکال معطوف به سوسیالیسم که آماده برچیدن رژیم انباشت نئولیبرالی باشند ، ممکن نخواهد شد.

۷ - یکی از پیچیدگی های بحران سیاسی موجود برآمدن جریان های راست فاشیستی و شبه فاشیستی در بسیاری از کشورهای غربی است ؛ درست با همان ایدئولوژی های برتری طلبی نژادی که در اوائل قرن بیستم زمینه های قدرت گیری فاشیسم را در اورپا فراهم آوردند. برای دست یابی به درک روشنی از چگونگی برآمدن این جریان ها و ظرفیت های سیاسی آنها باید به یاد داشته باشیم که اولاً برخلاف ادعای مدافعان وضع موجود (که می کوشند شورش چپ و راست را تحت عنوان "پوپولیسم" راست و چپ ، از یک قماش نشان بدهند و از این طریق ، تفاوت میان مثلاً ترامپ و سندرز ، فراژ و کوربین ، یا ملانشون و لوپن را ناچیز قلمداد کنند) شورش چپ درتقابل کامل با شورش راست قرار دارد ؛ شورش چپ بدون احیای دموکراسی و عمیق تر و فعال تر شدن آن و بدون گسترش آزادی ها و تقویت برابر حقوقی عمومی شهروندان نمی تواند به پیروزی برسد ؛ در حالی که پیروزی راست در گرو در هم شکستن دموکراسی است. ثانیاً هرچند به تجربه می دانیم که راست فاشیستی و شبه فاشیستی بدون نیرو گرفتن از کارگران و زحمتکشان نمی تواند نیرومند شود ؛ اما آنها توده های پائین را به عنوان نیروی حمایتی منفعل لازم دارند و به همین دلیل ، از اتحاد و همبستگی طبقاتی پائینی ها وحشت دارند و به انحاء مختلف پائینی ها را به جان هم می اندازند ؛ در حالی که جنبش چپ به اتحاد و همبستگی طبقاتی پائینی ها و فراهم آوردن شرایط مشارکت فعال آنها در میدان سیاست نیاز دارد. ثالثاً برخلاف ادعای مدافعان وضع موجود (که می کوشند با انگشت گذاشتن روی پاره ای هم پوشانی ها در پایه حمایتی جنبش فاشیستی و جنبش سوسیالیستی ، هر دو را برخاسته از نادانی و ساده انگاری توده های پائین قلمداد کنند) تبار ایدئولوژیک همه جریان های راست افراطی و انواع مختلف فاشیسم به متفکرانی می رسد که از امتیازات طبقات بالا دفاع می کردند. مثلاً مصالح فکری فاشیسم اورپایی را کسانی پرداختند که یا خود از طبقات بالا برخاسته بودند یا از امتیازات بالایی ها و برتری نژاد سفید دفاع می کردند و از گسترش دموکراسی و سوسیالیسم و خیزش پائینی ها وحشت داشتند ؛ از کنت گوینو و (دوست اش) دوتوکویل گرفته تا نیچه و واگنر و اسپنگلر و هایدگر و اشمیت.

۸ - برای پی بردن به وخامت بحران کنونی سرمایه داری جهانی باید توجه داشته باشیم که هولناک ترین جنبه های بحران در خراب تر شدن شتابان محیط زیست و در مصیبت های ناشی از مهاجرت های توده ای انسان های بی پناه و درمانده قابل رویت است. با تأملی در باره درهم تنیدگی این دو بحران و رابطه آنها با برآمدن جریان های رنگارنگ فاشیستی و گسترش جهشی نابرابری های اقتصادی ، می توان به تصویر واقعی تری از بحران عمومی سرمایه داری دست یافت. این تصویر جای تردیدی نمی گذارد که ما به دو راهی "سوسیالیسم یا بربریت" و حتی بدتر از آن ، به دو راهی "سوسیالیسم یا نابودی" رسیده ایم و موجودیت تمدن و حتی تبار انسانی در خطر است.

۹ - نظم جهانی حاکم با تغییرات و آشفتگی های بزرگی روبروست که ناگزیر یک دوره عدم تعین و حتی بی ثباتی را به دنبال خواهد داشت. این آشفتگی در رابطه قدرت های بزرگ در سه حوزه چشم گیرترند:

یک - نزدیکی آرام ولی بی وقفه چین و روسیه به هم دیگر ، جای تردیدی باقی نمی گذارد که قطب نیرومند دیگری در برابر امریکا شکل می گیرد. ائتلاف این دو قدرت بزرگ نه تنها از پایان قریب الوقوع هژمونی جهانی امریکا ، بلکه همچنین از دگرگونی های بزرگی در نظم جهانی یا سیستم رابطه میان دولت ها خبر می دهد که ممکن است با تغییر صف آرای های بین المللی ، تنش ها و حتی جنگ های ویرانگر همراه باشد. هم اکنون شاهد چهار جبهه رویارویی بزرگ هستیم که هر کدام از آنها می تواند به بحران های خطرناک و ویرانگر سیاسی و حتی نظامی میان قدرت های بزرگ دامن بزند: در خاورمیانه ، در دریای چین ، در شبه جزیره کره ، و در اوکراین. و در همه این چهار جبهه ، چین و روسیه به نحوی از انحاء هوای یکدیگر را دارند و به طور مستقیم یا غیر مستقیم ، در مقابل امریکا و متحدان آن می ایستند و می کوشند در بلوک تحت رهبری امریکا شکاف ایجاد کنند. نشانه های روشنی وجود دارد که هم اکنون چین می کوشد نه تنها از طریق تقویت قدرت دریایی خود سلطه امریکا را بر آب های جهان تضعیف کند ، بلکه از طریق سرمایه گذاری های عظیم در شبکه های گسترده راه آهن با بازارهای آسیا و اورپا متصل شود ؛ از این طریق چین می تواند اولاً برای اولین بار در چهار صد سال گذشته ، به توان انحصاری قدرت های غربی برای کنترل راه های ارتباطی جهان پایان بدهد ؛ و ثانیاً کنترل انحصاری امریکا (یا گروه هفت) را بر نهادهای مالی بین المللی (مانند صندوق بین المللی پول و بانک جهانی) در هم بشکند.

دو - به نظر می رسد با بحران رژیم انباشت نئولیبرالی ، شکاف میان اتحادیه اورپا و امریکا (یعنی دو بزرگ ترین بازار سرمایه داری جهان) اجتناب ناپذیر می گردد. شکل گیری این شکاف مخصوصاً با روی کار آمدن ترامپ و خارج شدن بریتانیا از اتحادیه اورپا ، اکنون چشم گیر تر شده است. فاصله گیری اتحادیه اورپا از امریکا ، احتمالاً در پیمان ناتو نیز اثر خواهد گذاشت و اورپا را ناگزیر خواهد کرد که قدرت نظامی خود را تقویت کند و وابستگی اش به قدرت نظامی امریکا را کاهش بدهد. و همین طور در رابطه اتحادیه اورپا با چین ، روسیه و ژاپن نیز احتمالاً دگرگونی های مهمی به وجود خواهد آمد.

سه - بحران رژیم انباشت نئولیبرالی و سر بلند کردن ناسیونالیسم های اقتصادی در کشورهای اورپایی ، به احتمال زیاد ، خود اتحادیه اورپا را نیز با تنش های بزرگی روبرو خواهد ساخت. چنین تنش هایی ممکن است حتی رابطه آلمان و فرانسه (یعنی دو ستون اصلی اتحادیه اورپا) را نیز در بر بگیرد. به عبارت دیگر ، تغییرات در ساختار اتحادیه اورپا گریزناپذیر می گردد و این اتحادیه با ساختار کنونی نمی تواند در دوره گسترش و تعمیق بحران نئولیبرالیسم دوام بیاورد.

۱۰ - خاورمیانه همچنان خونین ترین منطقه جهان است و هنوز نشانه ای از فروکش این فاجعه انسانی بزرگ در افق دیده نمی شود. البته این بحران خونین ویرانگر به تحولاتی دامن می زند که احتمالاً در شکل دادن به آینده این منطقه نقش مهمی خواهند داشت. چشم گیرترین این تحولات در حال حاضر عبارتند از:

یک - بالا رفتن بی سابقه وزن جنبش ملی کرد در معادلات منطقه. این جنبشی است که در چهار کشور حساس منطقه گسترده شده و نقداً مسائل حیاتی سه کشور ترکیه ، عراق و سوریه را به هم گره می زند ؛ در خاورمیانه گرفتار در چنگال بنیادگرایی های مذهبی ، تنها جنبش غیر مذهبی است ؛ و با هر دو قدرت بزرگ در حال رقابت در منطقه (یعنی امریکا و روسیه) مرادوات فعالی دارد. اما جنبش ملی کرد گرفتار شکاف عظیمی است که آن را از جهت گیری تاریخی روشن باز می دارد : خاندان های حاکم بر "اقلیم کردستان عراق" و "حزب کارگران کردستان ترکیه" در دو سوی این شکاف قرار دارند ، با استراتژی های ناهم آیند.

دو - نزدیکی فزاینده اسرائیل و سلطنت های نفتی خلیج فارس اکنون دارد به وسیله ترامپ ، ناتانیاهو و ملک سلمان سعودی به صورت یک ائتلاف عملی عریان در می آید که اثرات آن روی مسأله فلسطین و صف آراییی های کل دنیای عرب بسیار مهم خواهد بود.

سه - افزایش احتمال رویارویی نظامی امریکا با جمهوری اسلامی در سوریه و (تا حدی) در عراق ، به ویژه پس از برجیده شدن قلمرو سرزمینی داعش. تردیدی نباید داشت که پی آمدهای چنین رویارویی هایی برای کشورما بسیار ویرانگر خواهد بود و البته در تشدید بحران عمومی خاورمیانه نیز نقش بسیار مهمی خواهد داشت.

چهار - فاجعه انسانی بزرگی یمن را به ورطه نابودی می کشاند. کافی است به یاد داشته باشیم که (به گزارش سازمان ملل) در این کشور اکنون قحطی و وبا هفت میلیون انسان بی دفاع را به کام مرگ می راند ، بی آن که قدرت های "متمدن" غربی خم به ابرو بیاورند و لااقل از پشتیبانی نظامی و سیاسی از جنگ جنایتکارانه خاندان سعودی در یمن دست بردارند.

پنج - تنش بی سابقه و شکاف علنی در روابط دولت های "شورای همکاری خلیج" نشان دهنده بحران عمیقی در میان این سلطنت های نفتی است که هر قدر هم مهار شود ، احتمالاً به اشکال دیگر ادامه خواهد یافت ، زیرا با منابع عمقی بحران عمومی خاورمیانه و دنیای عرب گره خوردگی های زیادی دارد.

شش - ناکامی مداخله امریکا و ناتو در افغانستان و ادامه تاخت و تازهای طالبان و پا گرفتن داعش در این کشور که احتمالاً به این زودی ها پایان یافتنی نیست ، زیرا با عوامل دیگر بحران عمومی منطقه و از جمله با بحران ساختاری قدیمی دولت پاکستان و رویارویی ریشه دار این دولت با هند ، گره خوردگی های عمیقی دارد.

در هر حال ما گرفتار جنگ بین المللی تمام عیاری هستیم که همه طرف های درگیر در آن در شروع و تداوم این جنایت هولناک سهم انکارناپذیری دارند و البته نقش دولت های امریکا ، انگلیس و فرانسه و متحدان منطقه ای آنها ، به ویژه سلطنت های نفتی خلیج فارس ، در این فاجعه تعیین کننده است. در این میان (همان طور که در کنگره های پیشین نیز ، بارها تأکید کرده ایم) نقش جنایتکارانه جمهوری اسلامی نیز در دامن زدن به این جنگ ها و بهره برداری از اختلافات شیعه و سنی بسیار مهم است و وظیفه قطعی و مبرم ما ایرانی هاست که به طور پیگیر با سیاست های ماجراجویانه آن در منطقه مخالفت کنیم.

۱۱ - بحران عمومی کنونی سرمایه داری فرصت های بزرگی برای برآمدن جهشی جنبش چپ فراهم آورده و در عین حال این جنبش را با چالش های بزرگی روبرو ساخته است. همین تجربه یک سال گذشته در کشورهای غربی نشان می دهد که غالباً جنبش چپ نیز همراه با تضعیف احزاب مسلط و برآمدن جریان های راست فاشیستی و شبه فاشیستی ، نیرومندتر می گردد ؛ اما مسأله این است که چپ با موانعی روبروست که برای فاشیست ها و نژاد پرستان بی معنا هستند. به دلیل این که اولاً نخبگان حاکم و دستگاه های تبلیغاتی شان نیرومند شدن فاشیست ها و شبه فاشیست ها را کم خطرتر از نیرو گرفتن چپ می دانند و حتی مهار آنها را نیز آسان تر از مقابله با چپ ارزیابی می کنند. ثانیاً در شرایط آشفته گی و پراکندگی کارگران و زحمتکشان ، بخش هایی از پایه اجتماعی طبیعی چپ نیز به راحتی در دام عوام فریبی فاشیستی و ناسیونالیستی می غلتند. ثالثاً چپ پیش از هر چیز ناگزیر است جنبشی از پائینی ها را سازمان بدهد که به منافع مشترک و هم سرنوشتی پائینی ها در مقابل بالایی ها آگاهی داشته باشد. بنابراین ، چپ هر چند نیرومندتر می گردد ، ولی با موانع و شرایط جدیدی روبروست که ناگزیر است خود را هم در سطح استراتژیک ، هم در سطح سازمانی و همچنین حتی در سطح ایدئولوژیک بازسازی کند. در هر حال ، آن سخن معروف مارکس (در فصل اول

"هژدهم برومر" را باید به یاد داشته باشیم که انقلاب پرولتری بدون نقد بی رحمانه از اشتباهات خود و بدون پس و پیش رفتن های متعدد ، نمی تواند به پیروزی دست یابد. بنابراین نه از پیشرفت های چپ در پاره ای کشورهای غربی به خوش بینی ساده لوحانه بغلتیم و نه از آشفتگی ها و عقب نشینی های آن در پاره ای از کشورهای امریکای لاتین به سرخوردگی نومیدانه.

تزه‌های مربوط به اوضاع سیاسی ایران

۱۲ - تنش میان جناح های درونی جمهوری اسلامی ، مخصوصاً در شش - هفت ماه گذشته ، چنان شدت یافته که اگر با همین آهنگ ادامه یابد ، همزیستی آنها را بسیار دشوار خواهد ساخت. آشکار است که در دامن زدن به این تنش ها جناح ولایی پیشقدم است و حتی شخص ولی فقیه در بالا بردن فشار بر جناح مقابل و به ویژه رئیس جمهور ، علناً نقشی تعیین کننده دارد. اما مسأله این است که روحانی نیز به آسانی تن به عقب نشینی نمی دهد و در انتقاد از جناح مقابل بعضی از خط قرمزهای شناخته شده رژیم را زیر پا می گذارد. به این ترتیب ، رویارویی دو جناح به صورت یک گلاویزی عریان در آمده که نشان دهنده این است که هر دو جناح اصلی رژیم خود را برای وضعیتی فوق العاده و بحرانی آماده می کنند. در باره چه بودی این وضعیت فوق العاده احتمالی هرچه گفته شود ، مسلماً (به دلیل نبود اطلاعات قابل اتکاء از مسائل پشت پرده رژیم) از حد گمان زنی و بالا و پائین کردن شایعات فراتر نخواهد رفت ؛ ولی تردیدی نمی توان داشت که هشپاری و آمادگی برای روبرو شدن با احتمال یک وضعیت سیاسی فوق العاده و بگیر و به بندهای کودتایی از طرف نهادهای ولایی ، اهمیت زیادی دارد.

۱۳ - علت داغ شدن تنش های درونی رژیم و خط و نشان کشیدن های دستگاه ولایت هرچه باشد ، فرسودگی و درماندگی کل رژیم و به ویژه دستگاه ولایت مشهودتر از آن است که قابل انکار و تردید باشد. روشن ترین دلیل آن ، تداوم همین گلاویزی مداوم جناح های درونی رژیم است. اگر رهبر رژیم با تمام اختیارات نیمه خدایی اش نمی تواند حتی همه عناصر درون حکومت را سر جای شان بنشانند ، معلوم است که در صفوف حکومت گران شورشی وجود دارد و عده ای خواهان تغییراتی در سیاست ها و کارکردها و حتی (به طور ضمنی) اختیارات رهبری و دستگاه های تابع آن هستند. اکنون کاملاً مشهود است که در رویارویی جناح های درونی رژیم ، دستگاه ولایت به نحوی چشم گیر و فزاینده دارد نفوذ خود را از دست می دهد. فراموش نباید کرد که حالا تنها اصلاح طلبان حکومتی و طرفداران خط رفسنجانی نیستند که از دولت روحانی و سیاست های به اصطلاح "اعتدالی" آن حمایت می کنند ، بلکه بخش قابل توجهی از اصول گرایان با نفوذ نیز پشتیبان آن هستند و حمایت ضمنی عده ای از مراجع تقلید با نفوذ هم با آنهاست. به این ترتیب ، در چهار سال گذشته ، بلوک حامیان ضمنی و علنی دولت روحانی در درون "کاست حکومتی" آشکارا گسترش یافته و همگرایی آنها پررنگ تر شده ، ولی بلوک اصول گرایان تابع خط رهبری مدام آب رفته و پراکندگی صفوف شان افزون تر شده است ؛ و همه اینها در حالی است که اهرم های کلیدی قدرت همچنان تحت فرمان دستگاه ولایت است و نهایتاً تصمیم گیری در باره همه مسائل کلیدی رژیم به وسیله آن صورت می گیرد.

۱۴ - نارضایی و بیزاری مردم از جمهوری اسلامی و به ویژه دستگاه ولایت ، از سال ۸۸ به این سو به نحو بی سابقه ای عریان تر و تندتر شده است و حالا دیگر تردیدی نمانده که دستگاه ولایت شگرد و سیاستی برای جلب نظر مردم و تحمیق آنها ندارد و این درماندگی ولایت فقیه و ولایتمداران حقیقتی است که گاهی حتی آوازه گران خود دستگاه ولایت نیز ناگزیر می شوند به آن اعتراف کنند. مثلاً صحبت های آنها در باره آرای "حلال" در انتخابات گذشته یا ادعای شان در باره این که در حکومت اسلامی رأی مردم نمی تواند مبنای تصمیم گیری و مشروعیت نظام باشد ، شاهد گویای این درماندگی است. آنها با این ادعاها ناگزیر شده اند حتی "برگ انجیری" را که خمینی برای پوشاندن

استبداد هولناک ولایت فقیه و قابل هضم کردن آن برای مردم تعبیه کرده بود ، کنار بزنند ؛ کاری که برای هر حکومتی در دنیای امروز ، در حکم یک اقدام انتحاری است. البته فراموش نباید بکنیم که بیزاری مردم از حکومت و حکومت گران ضرورتاً همیشه به شیوه هایی که ما مخالفان رژیم ترجیح می دهیم ، نشان داده نمی شود. مثلاً شرکت نسبتاً گسترده مردم در انتخابات اردیبهشت (برخلاف ارزیابی بعضی مخالفان رژیم) نه نشانه خوش بینی آنها به جمهوری اسلامی ، بلکه (برعکس) بیان بیزاری شان از ارکان و مسلمات آن بود. نمونه روشن این رویکرد مردم در انتخابات را می شد مثلاً در میزان بالای شرکت آنها و نسبت بالای آرای روحانی در بلوچستان و کردستان مشاهده کرد که جمعیت هر دو عمدتاً سنی هستند و بیزار از تبعیض های سیستماتیک جمهوری اسلامی ؛ و بی تردید توهمی نسبت به آن نمی توانند داشته باشند. حقیقت این است که علت اصلی بیزاری فزاینده مردم از جمهوری اسلامی ، سرکوبگری و ویرانگری ذاتی این نظام جهانی است. کافی است به یاد داشته باشیم که جمهوری اسلامی بنا به طبیعت خود ، نمی تواند فقط به سرکوب سیاسی مخالفان اش بسنده کند ، بلکه ناگزیر است برای حفظ موجودیت اش ، سرکوب مدنی گسترده ، توده ای و مداوم مردم عادی را نیز پیش ببرد. نتیجه طبیعی و حتمی این رویارویی دائمی با اکثریت قاطع جمعیت کشور ، دامن زدن به فروپاشی اقتصادی است که بخش مدام فزاینده ای از مردم را به ورطه فقر و درماندگی حتی معیشتی می راند. به این ترتیب ، در جمهوری اسلامی ، خصلت انگلی حکومت مدام قوی تر و مخرب تر می گردد ؛ وظایف اجتماعی آن مدام کاهش می یابد و بی معناتر می شود ؛ سنگینی وزن حکومت بر دوش مردم افزایش می یابد و هزینه نگهداری آن غیر قابل تحمل تر می گردد. نتیجه این دور فاسد بی وقفه ، بیگانگی فزاینده دستگاه ولایت (یعنی هسته مرکزی قدرت در جمهوری اسلامی) با مردم است و شباهت پیدا کردن ولایتمداران به هیأت فرمانروایانی اشغالگر و غاصب.

۱۵ - ظاهراً رهبر "با بصیرت" دریافته است که خراب تر شدن اقتصاد کشور ، مهم ترین و آنی ترین خطری است که می تواند موجودیت رژیم را تهدید کند ؛ اما حقیقت این است که بزرگ ترین مانع ، حتی برای بهبود شرایط "تولید و اشتغال" نیز خود سیاست ها و نهادهای تحت کنترل رهبری است. "اقتصاد مقاومتی" و "مدیریت جهادی" شاید برای حفظ سلطه بی منازع دستگاه ولایت بر مردم و پشتیبانی از ماجراجویی های آن مفید باشد ، اما به تجربه می دانیم که برای اقتصاد کشور و "تولید و اشتغال" و معیشت مردم بسیار مخرب و خطرناک است. در واقع سلطه سنگین و بختک وار نهادهای نظامی و امنیتی دستگاه ولایت بر همه مواضع کلیدی اقتصاد ، بزرگ ترین مانع سرمایه گذاری و بهره برداری کارآمد و مدرن حتی از منابع نفت و گاز کشور است. بعلاوه ، امید به بهبود شرایط تولید و اشتغال از طریق خود بسندگی اقتصادی ، در دنیای امروز ، آن هم زیر فشار تحریم قدرت های بزرگ جهانی ، به هذیان بافی ها و هذیان گویی های آشفته می ماند. به عبارت دیگر ، بهبود شرایط اقتصادی ایران ، تا حدود زیادی به تغییر در سیاست خارجی جمهوری اسلامی بستگی دارد. و این چیزی است که دستگاه ولایت را شکننده تر می کند. زیرا ولایت فقیه برای فرار از برانگیختگی مردم ، همیشه به سایه یک دشمن در دروازه های کشور نیاز دارد تا با برجسته نشان دادن رویارویی آخر الزمانی خیر و شر در سطح بین المللی ، خطری را که در داخل کشور متوجه موجودیت خودش هست ، خطری برای موجودیت کشور قلمداد کند.

۱۶ - جمهوری اسلامی که در یک دوره دوازده ساله ، منابع عظیم و فرصت های بزرگی را در ماجراجویی های هسته ای از دست داد ، اکنون با روی کار آمدن ترامپ در امریکا یک بار دیگر با شرایط دشواری در سطح بین المللی روبروست. فراموش نباید کرد که حالا رابطه جمهوری اسلامی با اکثر همسایگان اش شکننده است و رژیم در همسایگی مستقیم خود ، عملاً متحد قابل اعتمادی ندارد و حتی دولت عراق (به دلایل متعدد) ناگزیر است بیش از حد معینی به جمهوری اسلامی نزدیک نشود. هر چند کشورهای اتحادیه اورپا ، علیرغم فشارهای دولت ترامپ ، هنوز می خواهند با جمهوری اسلامی همکاری های اقتصادی قابل توجهی داشته باشند ، ولی بهبود کامل روابط حتی با اورپا ، تا حدود زیادی به تغییر یا تعدیل سیاست رژیم در قبال اسرائیل بستگی دارد. دستگاه ولایت با

دامن زدن به رویارویی شیعه و سنی ، خواسته یا ناخواسته اکنون غالب کشورهای مسلمان را به مقابله با خود کشانده و حتی در این رابطه نیز به یک دولت منزوی تبدیل شده است و این فرصتی به دست رژیم سعودی داده است که اکنون می کوشد حداکثر بهره برداری را از آن بکند. رابطه جمهوری اسلامی حتی با ترکیه ، پاکستان و آذربایجان تا حدود زیادی شکننده است. و با سقوط داعش (به عنوان یک دولت سرزمینی) در عراق و سوریه ، احتمال رویارویی های مستقیم آن با امریکا در هر دو کشور بالا خواهد رفت و بر فشارهای دولت ترامپ افزوده خواهد شد. حتی احتمال نزدیکی کامل جمهوری اسلامی با چین و روسیه نیز فعلاً زیر سؤال جدی است و در افق مشهود کنونی حداقل دولت چین بعید است بیش از حد معینی به ایران نزدیک شود. فراموش نباید کرد که کنفرانس همکاری شانگهای ، امسال نیز از پذیرش عضویت ایران خودداری کرد.

۱۷ - دولت ترامپ سیاست امریکا را نسبت به جمهوری اسلامی یک بار دیگر مانند دوره جرج بوش پسر ، به حالت تهاجمی برگردانده است و صراحتاً تغییر رژیم را در دستور کار خود قرار داده. هرچند استراتژی دولت ترامپ در قبال جمهوری اسلامی هنوز به طور قطع مشخص نشده ، ولی با توجه به خصومت آشکار شخص ترامپ با جمهوری اسلامی و نیز رابطه بسیار نزدیک او با دولت ناتانیاهو در اسرائیل و همچنین غلبه کامل جمهوری خواهان در کنگره امریکا ، باید انتظار داشت که این سیاست آشکارا تهاجمی باشد. حتی همین حالا نیز ، سیاست اعلام شده دولت ترامپ ، یعنی "تغییر رژیم مسالمت آمیز با تکیه بر نارضایی های داخلی مردم ایران" ، به حدکافی سیاست مخربی است و در عمل می تواند مخرب تر از سیاست مداخله نظامی مستقیم باشد. حقیقت این است که اتخاذ سیاست مداخله نظامی مستقیم در ایران برای دولت امریکا ، آن هم در شرایط کنونی (یعنی پس از شکست در دست یابی به هدف های سیاسی مداخله در عراق و افغانستان) بسیار دشوار است ؛ اما سیاست "تغییر رژیم به شیوه مسالمت آمیز" می تواند کم هزینه تر و (دست کم در آغاز) کمتر درد سرساز به نظر بیاید. چنین سیاستی می تواند اولاً بهانه ای به دست رژیم بدهد که هر حرکت مردمی را با انگ ارتباط با امریکا سرکوب کند. ثانیاً از آنجا که براندازی مسالمت آمیز معمولاً در دیکتاتوری های خشن شانس پیروزی ندارد ، چنین سیاستی در عمل خواه ناخواه به تشویق عملیات مسلحانه ، آن هم میان بعضی جریان های ملی و قومی می انجامد و در عین حال که تجزیه طلبی را در کشور تقویت می کند ، به نوبه خود بخش بزرگی از مردم را هم (که از تجزیه کشور وحشت دارند) ناگزیر به رژیم نزدیک تر می سازد. ثالثاً آلودگی به روابط ناسالم و فرصت طلبی سیاسی را در میان نیروهای اپوزیسیون افزایش می دهد ؛ چرا که وقتی پای پول و حمایت خارجی در میان باشد ، معلوم نیست همه نیروهای سیاسی مخالف بتوانند در مقابل وسوسه های مربوطه ایستادگی کنند.

۱۸ - با توجه به مشخصات شرایط کنونی ، مبارزات مردم برای بهبود شرایط زندگی و دست یابی به حق تعیین سرنوشت شان ، با فرصت ها و مخاطراتی روبرو است که توجه به آنها اهمیت دارد:

یک - درماندگی جمهوری اسلامی و به ویژه دستگاه ولایت و تشدید تضادهای جناحی رژیم (البته تا جایی که به درهم ریختگی های ویرانگر نینجامیده) مسلماً به نفع مبارزات مردم است و فرصت های آنها را برای شبکه سازی و ارتباط گیری و سازمان یابی مستقل و توده ای بیشتر می کند. در شرایط کنونی هر دو جناح رژیم ناگزیرند روی بهبود شرایط اقتصادی متمرکز شوند ، زیرا این چیزی است که دیگر نمی توانند آن را به عقب بیندازند ؛ چرا که "سونامی دوم بیکاری" و غیر قابل تحمل شدن فلاکت توده ای ، به سرعت می تواند به خطر بزرگی برای موجودیت رژیم تبدیل شود.

دو - به هم ریختگی های ویرانگر ناشی از تضادهای درونی رژیم ، خواه بر سر جانشینی خامنه ای باشد ، خواه به دنبال تلاش او برای ایجاد یک پارچگی در صفوف رژیم و مثلاً ایجاد "دولت اسلامی" ، می تواند با بی ثباتی و حتی سرکوب های خونینی صورت بگیرد و دست کم برای مدتی ، زندگی

مردم را خراب تر سازد و بگیر و ببندهای گسترده فعالان سیاسی و مدنی را به دنبال بیاورد. بنابراین تلاش برای دست یابی به شناختی دقیق تر از احتمال و چگونگی چنین گسست هایی بسیار مهم است.

سه - گسترش ماجراجویی های رژیم در منطقه مسلماً (مانند ماجراجویی هسته ای) هم منابع حیاتی کشور را بر باد می دهد؛ هم شرایط لازم برای بهبود وضعیت اقتصادی کشور را از بین می برد؛ و هم می تواند به تصادم های نظامی ویرانگر با قدرت های بزرگ و دولت های دیگر بیانجامد.

قطعه نامه درباره وظایف ما در دوره پیش رو

کنگره بیست و دوم سازمان کارگران انقلابی ایران (راه کارگر) اعلام می کند که سازمان ما فعالیت خود را همچنان در راستای برنامه و مصوبات کنگره های پیشین ادامه خواهد داد. همچنین کنگره اعلام می کند که تأکید ویژه بر نکات زیر در دوره پیش رو از اهمیت زیادی برخوردار است:

۱ - بهره برداری از شکاف میان بالایی ها برای گسترش حرکت ها و ارتباطات مردم، بدون غلتیدن به بازی در بساط آنها. هر نوع خوش بینی به وعده ها و انگیزه های جناح ها و عناصر حکومتی و کنار آمدن با آنها برای جنبش مردمی خطرناک و مهلک است. به یاد داشته باشیم که نه "اصول گرایان" و "ولایی های" جمهوری اسلامی می خواهند و می توانند باری از دوش زحمتکشان و تهیدستان بردارند، و نه "اصلاح طلبان" و "اعتدالی ها" می خواهند و می توانند به تاریک اندیشی و زورگویی نظام ولایت فقیه خاتمه بدهند؛ همه آنها برای حفظ امتیازات شان می کوشند و بنابراین، از پا گرفتن جنبش مستقل مردم وحشت دارند. آنچه کارگشاست، ایجاد شبکه ها، ارتباطات و جنبش های مستقل و توده ای برخاسته از پائین، بر مبنای حرکت از خواست های مبرم و بی واسطه خود مردم است.

۲ - تلاش پیگیر برای پیوند میان دو جبهه بزرگ رویارویی مردم با رژیم جمهوری اسلامی (یعنی "مبارزه برای نان" و "مبارزه برای آزادی") که بدون آن استراتژی سوسیالیستی نمی تواند قابل تصور باشد.

۳ - مخالفت با هر نوع طرح "تغییر رژیم" به وسیله قدرت های بزرگ و دولت های خارجی و مبارزه فکری برای منزوی کردن آن بخش از اپوزیسیون که با چنین طرح هایی همراهی می کنند.

۴ - تمرکز ویژه روی سازمان یابی سراسری کارگران و زحمتکشان که به نحوی امید بخش، مقدمات آن دارد شکل می گیرد و مخصوصاً در دو - سه سال اخیر با گسترش حرکات اعتراضی درخشان معلمان و بازنشستگان و ارتباطات میان تشکل های مستقل کارگران در مناطق مختلف کشور، شتاب پیدا کرده است.

۵ - تمرکز ویژه روی مبارزه برای تأمین اجتماعی همگانی که بدون آن، سازمان یابی مظلوم ترین و محروم ترین بخش های زحمتکشان و همراهی آنها با بخش های دیگر طبقه کارگر، ناممکن خواهد بود.

۶ - پشتیبانی همه جانبه از جنبش برابرحقوقی زنان (با مردان) و دفاع از همه مبارزات آنها برای رهایی از قیدوبندهای مردسالاری و محدودیت های تحمیل شده از طرف رژیم جهانی حاکم و همچنین تلاش پیگیر برای پیوند جنبش آزادی زنان با مبارزات روزمره زنان کارگر و زحمتکش.

۷ - تلاش پیگیر برای مقابله با بحران محیط زیست که مخصوصاً در کشور ما ابعاد بسیار فاجعه باری پیدا کرده و گستراندن آگاهی از عواقب سیاست ها و رانت خواری های فاجعه بار جمهوری اسلامی در این حوزه.

۸ - مبارزه پیگیر علیه هر نوع تبعیض ملی و دفاع قاطع از برابر حقوقی و حق تعیین سرنوشت ملیت های ایران و تلاش برای شناساندن راه حل فدرالی در جهت دست یابی به اتحاد داوطلبانه همه ملیت های ایران.

۹ - تلاش و مبارزه فکری برای اشاعه درک مارکس از سوسیالیسم و نشان دادن ضرورت فاصله گیری از الگوهای "سوسیالیسم" غیر دموکراتیک حزب - دولت ها.

۱۰ - تلاش برای همراهی ، همکاری و اتحاد با همه مدافعان سوسیالیسم انقلابی مبتنی بر آزادی های بی قید و شرط سیاسی و دموکراسی فعال مشارکتی ، با شیوه های پرتحرک ، منعطف و غیر فرقه ای.

۱۱ - تلاش برای نشان دادن ضرورت پیشتازی چپ در دفاع از آزادی های سیاسی و حقوق انسانی برابر همه بخش های مردم ، صرف نظر از تفاوت های ملی (یا قومی) ، اعتقادی ، و جنسیتی آنها.